بسم الله الرحمن الرحیم

**نکات تکمیلی جلسه دوم**

# بُعد وجودی

شموس، جلسه 92

دارد که بین عرش الهی و زمین فاصله یک لا اله الا الله است مخلصا. این همه سماوات سبع و کرسی و عرش و ... میگوید یک لا اله الا الله طی این فاصله میکند. پس فاصله فاصله مکانی نیست. فاصله فاصله بعد مکانی نیست. دوری دوری غفلت و حجاب است.

اصول کافی جلسه 78، باب النسبة

عَلَا فَقَرُبَ وَ دَنَا فَبَعُدَ

این فراز ها کد است. وقتی یک قسمتی از یک روایت را میبینیم، شاهد مثل علا فقرب ، و دنا فبعد، در ادعیه و احادیث، به زبان های مختلف وارد شده است. قرب فی نئیه. اگر کدش دستتان آمد و توجه کردید، همه اش فتح باب میشود. و تکثر الفاظ و بیانات، با کدی که دادند حل میشود. بقیه آنها با نگاهی که از این فراز روایت ایجاد میشود، حل میشود.  اینکه میفرماید علا فقرب. جمع بین دو چیزی که در ظاهر ضد هستند، در بعضی ادعیه الفاظی آمده که ضدیتشان واضح تر است. نئی فی قربه و قرب فی نئیه. یا قریب است و یا نائی دیگر! عال فی دنوه. دان فی علوه. علا فی علوه و دنا فی دنوه. این باز راحتتر قبول میشود کردش. د رعلوش در بالاترین مرتبه است و در دنوش دانی ترین است. این از جهت عمق شاید سخت تر باشد. تا اینکه بگوید علا فی دنوه و دنی فی علوه. در عین اینکه دنی بعد. در  این روایت این چهار لفظ به کار رفته است. اگر ردش را در روایات و ادعیه دیگر بگردیم، با متضادات دیگری هم به کار رفته اند.

علا، نگاه اولی ما علو و قرب مکانی است. لذا با یکدیگر متباینند اگر علو و قرب مکانی باشد. اگر نزدیک هستم نمیشود دور باشم. قرب و بعد اگر مکانی شد، یکیش امکان پذیر است. نمیشود از جهت واحد با انسان رابطه پیدا کنند. پس اگر اینطور رابطه پیدا میکنند، معلوم میشود این قرب و بعد، قرب و بعد مکانی نیست.حالا اگر از قرب و بعد مکانی خارج شدیم، بحث راحت تر میشود.

هر قدراو از جهت شدت وجودی علو دارد، هرچه بیشتر است، چون این ضعیف است. او نامتناهی وجود است. او فقر وجود است. بین غنا و فقر چه نسبتی است؟ وقتی به این نسبت نگاه میشود، بین قرب و بعد در این نگاه، او در غایت بعد است. او غنی مطلق است و این فقیر مطلق است. بینشان غایت بعد است. اما وقتی نگاه میشود که این غنی مطلق، لازمه اش این است که غیری و کمالی و وجودی در عالم نباشد مگر اینکه شان و ظهور او باشد. هر قدر به سمت غنای مطلق برود موجودی، به موجودات دیگر نزدیک تر میشود. چون میشوند شانش. هرقدر ارتفاع وجودی اش از جهت کمال بالا برود نزدیکتر میشود. اگر به علو مطلق رسید، به قرب مطلق میرسد. لذا نبی ختمی که در علو شان نسبت به همه موجودات است، قربش به نسبت علوش قرب دارد. امام معصوم یا ولی هر زمانی، نسبت به علوی که دارد، به همان نسبت قرب دارد. سبب متصل بین ارض و سما میشود. بکم فتح الله  و بکم یختم میشود. شدت وجودی پیدا میکند و این قرب می اورد. اگر بعد شد مطلق، قرب میشود مطلق. اگر قربی مطلق بود، نشان میدهد که شدت وجودی در غایت است.

اگر در تمام الفاظ این روایاتی که به الفاظ مختلف وارد شده نگاه کنیم، میبینید که حل شده است.

علت قربش علوش است. نه اینکه هم عالی است و هم قریب است. نه. علت قربش علوش است. در اوج علوش، این علوش سبب قربش میشود. هرقدر علو شدیدتر بشود قرب شدیدتر میشود.

دنا فبعد. هرچه نزدیکتر میشود به او، دور تر است از او.

چون این نزدیکی به او، نزدیکی مکانی که نیست. نزدیکی اطلاقی است. هرچی به مقیدی نزدیکتر باشد، از جهت حقیقت وجودی از او دور تر است. هرچی مقید باشد، او به او نزدیک است. چیزی که نزدیک میشود به مقید، نشان دهنده اطلاق اوست.

دنوش سبب بعد است. منتها حیثیت باید رعایت شود

علوش که شدت وجودش است سبب قربش است.

هر چه قریب تر باشد به مقیدات، نشان دهنده اطلاق شدید تر از اوست. لذا قربش سبب بعدش میشود. انسان را در عین اینکه در مقابل آن علو کوچک میکند، در قبال این دنو عالی میکند. الهی کیف استعز و فی الذلة ارکزتنی. این غایت بعد است. و کیف لااستعز و الیک نسبتنی. الی کیف استعز و فی الفقراء اقمتنی. مرا در جایی قرار دادی که انتم الفقراء الی الله است. فقر است. اما الی الله است.

اگر حیثیت این است که اینها ظهورات فعل حضرت حق هستند، انسان کامل به دنو مطلق میرسد. همان رابطه ای را که خداوند با موجودات دارد، که اینها ظهورات مشیت هستند، نحن مشیت الله، اگر اینها  ظهورات حضرت حق هستند، انسان کامل میشود متن. لذا قرب موجودات کامل به موجودات امکنا پذیر است هرچند خودش عین ربط است.

اما اگر کسی قائل باشد که عالم وجودات ظهورات ذات است. نه از طریق فعل. در آنجا نمیشود. آنجا بحث دیگری است. سنگین و سخت میشود.

علا در حیثیت وجودی اش علو پیدا کرده است، این اطلاق باعث قرب میشود. چون هرچه مطلق تر باشد قریبتر است به همه عالم وجود. پس علو سبب قرب است.

و دنی فقرب. خود حیثیت دنو سببدوری میشود. چیزی که در دنو مطلق قرار بگیرد، نشان میدهد که حقیقتی که نزدیکترین به اوست، او مطلق ترین است. فبَعُدَ

بحار الانوار ج8 ص155، فایل 140201

چون خداوند تبارک و تعالی حقیقت عظمت و عزتش در اوج علو است، در عین حال میفهمد که دان فی علوه و عال فی دنوه. میابد که غیر او نیست. در عین قربش علو و مرتبتش عظیم است. در عین اینکه ان الله یحول بین المرء و قلبه، در عین این، عال فی علوه. این نگاه به عظمت مطلقه است. لکن قرب و بعد مکانی نیست. قرب وجودی است. بعد هم وجودی است. در  عین اینکه عظمت و اطلاق دارد، هر وجودی عین ربط به اوست و دور از او و جدای از او نیست. این یافت گستاخی ایجاد نمیکند که بگوید ما همنشینیم. خداوند میفرماید انا جلیس من جالسنی. در دعای ذی حجه.  انا ذاکر من ذکرنی . جلیس من جالسنی، یا اگر میفرماید ما من نجوی ثلاثة الا هو رابعهم. هو معکم اینما کنتم. این قرب مطلق حضرت حق است. از آن طرف وقتی نگاه میکند به حقیقت اطلاقی او و تعین خودش، میبیند که رابطه ای نیست. این تعین مطلق است و فقر مطلق، او عزت و عظمت مطلق است.

این ذلت عبودیت با انا جلیس من جالسنی منافات ندارد. یکی نگهش میدارد و دیگری حرکتش میدهد. یکی شوق ایجاد میکند. دیگری خوف ایجاد میکند.

لذا این ذلت عبودیت و عزت ربوبیت با قرب مطلق حضرت حق منافاتی ندارد

اصول کافی ج1 ص144، جلسه 137

در زمان ظهور حضرت دارد که تمام پستی ها و بلندی های زمین برداشته میشود. یعنی کوه نداریم؟ دره نداریم؟ چرا. اما مستوی میشود، در رویت و ارتباط. ارتباط از طریق چشم ظاهری نیست. و الا اگر پستی ها برداشته بشود، کره عرض کره است. هرچقدر صاف بشود افق دید چشم مستقیم است. مگر اینکه آینه بگذارند. خب اینکه استوا نداشت هم آینه ها کار میکردند.

نگاه احاطی است. این ظهور برای ما نیست. کسی که در مشرق زمین سات یا در مغرب، خودش را چنان به حضرت نزدیک میبیند که انگار در کنار حضرت است. قرب و بعد مکانی نیست. مکانتی است. روایات دقیق است.نظام روح را ما نشناخته ایم. ما چون نظام بدن را میشناسم، هم خدا را و هم تمام کمالات را با بدن قیاس میکنیم

این همه صفات سلبیه د رروایات بیان شده، و اعظم صفات را با صفات سلبی بیان کرده اند، برای تخطئه نگاه اولی است. تا این را مقیاس قرار ندهند.

در قیامت یک مرتبه عظیمتر همین محقق میشود

# مرتبط بودن انسان با خزائنش

المیزان جلسه 147 ذیل آیات 116-117 سوره بقره

جهان یک رویه متغیر تدریجی دارد. یک لایه ثابت دفعی دارد. از آن حیثی که ثابت است و تدریچ درش نیست، و ثبات دارد نه سکون. ثبات مادی نیست. ثبات یعنی لایه امری. یلی الربی. هر موجودی غیر از لایه یلی الخلقی، یک لایه یلی الربی دارد که در ارتباط با رب آن لایه است که مرتبط است. رابطه موجودات متغیر و ثابت از لایه ثابت آنهاست. این ها رقیقه اند. ارتباط با حق آن لایه ثابت است.

کن مقام اراده رب است. اراده حق هم غیر تدریجی است. پس کل موجود تدریجی فله وجه غیر تدریجی. که کل شیء هالک الا وجه. این وجه لایه غیر تدریجی این شیء است. لایه تدریجی و متغیر از بنی میرود، اما لایه ارتباط مستقیم فانی شدنی نیست. کل شیء هالک است. نه به معنای یهلک. یهلک یعنی بعدا در آینده. اما وقتی میگوید هالک، یعنی الان هم هالک. وجه تدریجی وجه فناء  است.

در آن لایه تغییر راه ندارد. در آن خزائن فنا راه ندارد. جهت لوح محفوظ ماست. عنده که ام الکتاب است تغییر راه ندارد. پس انسان و همه موجودات مراتبی از وجود را دارند. همین الان هر موجودی گسسته نیست. اگر کل له قانتون باشد. عالم را درعبادت و خضوع و طاعت مستمر ببیند، نگاه خیلی تغییر میکند. اگر برای موجودات مراتب وجود را قائل باشد، لایه تغییر و تدریج، یک لایه است. یک لایه ثابت هم هست. اگر ثبات حاکم شد، میشود وجهه مجرد و امری موجودات. همه موجودات مرتبه تجردی دارند. همین الان. و اگر آن مرتبه را دارد، بین این دو مرتبه و آن مرتبه و فعل الهی ارتباط برقرار است. گسسته نیست. از حالت مادی نمیپرد مجرد بشود و از مجرد نمیپرد تا خزائن. و ما ننزله.

علمی که در ذهن من ترسیم شده است، میشود خزینه، اینی که به سخن می آید میشود نازله اش. خزینه سرجایش هست. این تازه مثال است. همه ظهور و نازله اوست. و اگر نازله اوست، او سرجایش محفوظ است، و هی تنزل میکند در طور های مختلفی. این هم که به لفظ می آید، یکدفعه به لفظ نمی آید. معنا باید صورت تفصیلی پیدا کند. بعد اراده تعلق بگیرد، بعد در قالب بیان بیاید. حرکات عضلات هم نازله او هستند. همه ظهور همان است. اگر کسی این صوت را نشناسد لکن حرکت تارها را بشناسد، میتواند بفهمد چه میگوید. اگر کسی کارکرد مغز را ببیند، میتواند بفهمد چه میخواسته بگوید. برعکسش هم همینطوری است

المیزان جلسه 213، ج1 ص360

در حکمت وسطی وجودات مطرح است. اما در نظام عرفان حق مطرح است و مظاهرش. حق است و ظهوراتش. هرچیزی از آن منظر دیده میشود.

وقتی بیان کرده اند، کل شیء هالک الا وجهه/ اگر کل شیء هالکف یعنی در هر وجودی که رو بکنید، قبل از اینکه هر چیز دیگری غیر از او را ببینید ،او را میبینید. اگر قبل و بعد و معه او دیده

شد، دیگری هم دیده میشود؟ غیر از بطلان چیزی نیست.

اما آیا این باعث میشود که اشیاء بی ارزش بشوند، یا تازه ارزشمند میشود؟ لذا عظمت ظهورات و تجلیات حضرت حق، تازه معلوم میشود. این ظهور است و تجلی است و مرتبط. پیوسته است و نه گسسته. در نگاه های دیگر که وجهی از استقلال به اشیاء داده میشد، اشیاء گسسته بودند. به نظر اولی انسان فکر میکند دارد تخطئه میکند و ساقطشان میکند. اما در این نگاه اگر دقیق بشویم، تازه اشیاء قدر و جایگاه پیدا میکنند.

یک موقع میگوییم این لباس مربوط به من است. یکبار میگوییم مربوط به امام است. لباس است. منفصل است. اما وقتی پیراهن امام رضا در دست مردم قرار میگیرد، هر کسی یک تارش را برای خودش ارزش میبیند. اما الی ما شاء الله لباس در لباس فروشی ها هست که کسی کاری بهش ندارد. لکن این لباس چون منتسب است عظمت دارد. هر چیزی به مقدرا ارتباطش با منتسب الیهش ارزشمند میشود. لذا همه عالم وجود با نگاه به انتساب به خداوند عظمی میشود. در مراقبه انسان با اطراف خودش خیلی مراقبه ایجاد میشود. کسی که همه را ظهورات میبیند و مرتبط تا کسی که همه را گسسته میبیند. ارتباط همه جا آشکار است. با این نگاه جای تخلف باقی نمیماند

المیزان جلسه 283

یک موقع شیء را با چشم نگاه میکنی، میبینی غیر شاعر و غیر حی است. یک موقع این شیء را و ان من شیء الا عندنا خزائنه نگاه میکنی، همه حیات و شعور و همه حقایق در همینجاست. نه اینکه در عالم دیگری، جای دیگری باشد. اینطور نیست که چشممان را ببندیدم و در عالم دیگری دنبالش بگردیم.ان من شیء الا یسبح بحمده. همین جا را دارد میگوید. دو نظر است. نظر گسسته و نظر پیوسته. وقتی پیوسته دیدیم، این شیء ازمرتبه جمادی تا مرتبه عالی که خزائن ربش است، کشیده شده است. دائما حقیقت بالاتر از این دارد امداد و ابقاء میکند این را و او در زمان نیست و فوق زمان و مکان است. او دور از حدود این عالم است. باعث شده محدودیت های این عالمش غیر شاعر بکند او را.

همه آنچه که در اینجا می آید، قبل از این ،در مراتب دیگر عالم وجود محقق بوده است. بعد از این هم محقق هست. چون آنها در زمان نیستند. اینکه این بعد از آن است، بعدیت زمانیه نیست. قبلیت آنها بر این زمانیه نیست. قبلیت قبلیت رتبیه است. یعنی قبل از بود این، بعد البود این، با بود این، آنها باقی اند. آنی که نزد شماست ینفد است. آنی که جداست ینفد است. آنی که عند الله است باقی است.

ما اصلا این را هنوز رویش فکر نکرده ایم که همه حقایقی که در اینجاست، حقیقتی بالاتر از این دارد که آنجا احکام خودش را دارد. احکام آن عالم را نمیدانیم چگونه است. قیاس میکنیم آنچه در آن عالم است را با آنچه در این عالم است.

تفاوت مرده با زنده چقدر است؟ تفاوت جسد با روح چقدر است؟ نه زمان محدود کننده اش است و نه مکان. چقدر تفاوت بین بدن و روح است. نسبت هر شیءای با مرتبه بالاتر خودش همین نسبت است.

آنچه در اینجا از اشیاء میبینیم در این عالم محدودیت ها، همه اینها میخواهد در یک مرتبه بالاترش برداشته شود. برای ما قابل تصور نیست. لذا ما ملاک شناختمان را عالم دنیا گرفته ایم. به جای اینکه عالم دنیا را مثال بگیریم برای آن حقیقت ناب و محض، عالم آخرت و مراتب بالاتر عالم را مثال این عالم قرار داده ایم. خصوصیت این را سرایت میدهیم به آنجا. به جای اینکه خصوصیات اینجا را نازله بگیریم، حدود این عالم را سرایت میدهیم

اصول کافی، جلسه 90

هر چیزی را خداوند خلق میکند، آیا مبدئیتی در وجود حضرت حق دارد یا ندارد؟ این بحثی بسیار عالی است. هر نسبتی در عالم مادی ظهور میکند، آیا در مراتب خزائن، مبدئیتی برای این هست؟ ما من شیء الا عندنا.... عندنا که میشود حضرت اسماء، آیا در آنجا مبدئیت هست؟ بله. لکن دیگر عین نیست. مبدئیت اسمیه است. مبدئیت اطلاقیه هر شیء، که خزائن میشود نزد خداوند محفوظ است. به قرینه این آیات و آیات دیگر. هر شیء ای که میبینید که اعم از ذوات و روابط است. و ان من شیء الا عندنا خزائنه.

از همین ها که پیوسته هستند و گسسته نیستند، انسنا میتواند مرتبه به مرتبه خودش را به خزائن نزدیک بکند.

همه اینها مظهرند و حقیقتشان در حضرت اسماء موجود است. لکن کثرتشان مثل کثرت آنجا نیست. همه ما شیء هستیم. درمرتبه خزائن موجود هستیم. الان هم پیوسته است و گسسته نیست. همه کارها و افعال و روابط ما، همین الان در خزائن الهی، همین الان محقق است. همین الان هم تسامح دارد. انسان گسسته نیست. این خیلی مراقبه می آورد.

مرتبه خزائن شیء لا قیدی و اطلاقی است. به شهادت آیه که ان من شیء الا عندنا خزائنه. نمیفرماید عند ملکوت. عند العرش. میفرماید عندنا.

همین الان مرتبه اطلاقی ما نزد خداوند هست. ما خزائن داریم. خزائن ما که لوح محفوظ ماست، پیوسته هست و گسسته هم نیست. تمام شئونات ما آنجا هست، یعنی انسان کشش دارد که این مقدار رشد بکند. اینکه آیه را فرموده اند به خاطر این است که راه رفتنی است. هر چیزی که آشکار شده است و بیان شد هاست، برای این است که این مرتبه رفتنی است. دعوت شده ایم به آن مرتبه. لذا حضرات معصومین، طی این مراتب را، با بیانی که مربوط به آنجاست، طی کرده اند و به مرتبه اطلاقی کرده اند. منتها با ذات تفاوت دارد. عندنا با ذات تفاوت دارد. عندیت غیر از خود ذات است. این هم محفوظ است.ذات حضرت حق موضوع هیچ حمل و حکمی نیست. حتی از خود این حکم. او هیچ مفهومی برش صدق نمیکند

بحار الانوار ذیل ج7 ص185

یکی از مهمترین نکات عرفان شیعی همین قضیه امامت است. اینکه به ولی شناخته میشوند افراد. یک نسب نامه ولایی دارد هر فرد. انسان به او شناخته خواهد شد. یوم یدعو کل انسان بامامهم. آنجا ندا میشود که شیعیان امام علی برخیزند. اگر میخواهیم آنجا عنوان خاص داشته باشیم، عنوان خاص برای ما بالاتر بودیا عنوان شیعه علی بن ابی طالب علیه السلام. همانطور که دست و پای انسان کامل از وجود او بهره میبرند، در شرافت تابع او هستند، حتی آب وضوی او، دستی که او بر سر دیگران میکشد، نسبت به کسانی که رابطه محبتی پیدا میکنند، همه را مثل دست و پا و نظام وجودی معصوم میشود. روحمان از اعلی علیین. بدنمان از علیین. روح شیعیان ما از علیین و بدن شیعیان از مرتبه پایین تر. لذا ما در دامنه وجود آنها هستیم. دیگر فرد هویت مستقل ندارد. همان هویت تام و مطلق امیر مومنان میشود. به تبع او کمالات به این هم میرسد. این هم بهره مند میشود. با این نگاه و کد ،که یکی از اصول اساسی عرفان شیعی است. عمل صالح ظهور حقیقت شجره طوبی است. کسی اگر با نگاه مرتبط بودن به ظهور حقیقت ولایت باشد، مارا مرتبط میکند با آن شجره. عمل صالح با این نگاه شوق به انجامش شدید میشود و ترس از ترکش خیلی شدید میشود. زیرا ***اگر انسان پشت کند به عمل صالح، گویا پشت کرده به مقام ولایت.***عمل صالح والله حقیقت ولایت است. این عرفان شیعی ماست. همه این گسسته ها در عرفان شیعی ظهورات انسان کامل هستند. اگر چنین انسان کاملی ما را دعوت کرده است و اینقدر آسان است(البته حفظش سخت است)، هر عمل صالحی لقاء انسان کامل است. من یرجو لقاء ربه فالیعمل عملا صالحا.

# تسخیر عالم

شموس، جلسه 98

سخر الله لهم السحاب. خدا برایشان ابر را تحت تسخیرشان قرار داده است. یعنی ابر تسخیر پذیر است. یعنی قدرت تسخیر انسان بر ابر هست. ما الان زمین زیر پایمان تحت تسخیرمان است که پایمان را رویش بگذاریم. اما اینکه کار دیگری از آن بیاید را ما الان بلد نیستیم. اما ابر را تحت تسخیر اینها قرار داده، زمین را تحت تسخیر اینها قرار داده. هوا را. اینها مسائل مادی است. نظام ملکوت را هم تحت تسخیر قرار داده است. فقط عالم ماده تسخیر پذیر نیست. نظام ملکوت هم تسخیر پذیر است. نظام عقل هم تسخیر پذیر است. یعنی انسان به جایی میرسد که... این تازه نظام مادی اش است. از نظام ملکوتی تحت تسخیر میگیرد. اگر قوی تر باشد نظام جبروتی اینها را هم تحت تسخیر میگیرد. آنها هم جزء قوای وجودی انسان است

المیزان جلسه 347، ذیل بحث آیه 213 سوره مبارکه بقره

در بحث چهارم میفرمایند انسان به گونه ای قرار داده شده است که استخدامگر است. قوه استخدام گری انسان به گونه ای است که از ابزار و وسایل استفاده کند برای تامین خودش. لذا با به کار گیری وسایل و ابزار شروع میشود. برای بازی هایش از ابزار و وسایل استفااده میکند. این هم یک نحوه رسیدن به آمال و آرزوهایش است. ابزار و وسایل را به کار میگیرد تا سر گرم بشود.

بزرگتر ها هم ابزاری دارند. صنعتی، دفاعی، و .... . ابزار و وسایلی که آدم را به مقاصدش برساند.

در نگاه دوم بعد از اینکه ابزار و وسایل را به کار گرفت، میخواهد مالک بشود. در نگاه اول فقط به کار میگرفت. در مرتبه دوم استخدام احساس میکند که این ابزار و وسایل و آنچه او را به مقصد میرساند، میخواهد مال خودش باشد. ملکیت آنها را داشته باشد. لذا به دنبال توسعه مالکیت هایشان بر می آید. با اینکه ابزار بودند برای رسیدن به رفاه و آسایش. اما کم کم خودشان میشوند نیاز این. به دنبال این است که مالک اینها بشود تا معارضی پیدا نکند تا مالکیتش مورد خدشه قرا رنگیرد. یعنی استخدام گری اش با مالکیت نسبت به ابزار و وسایل پیش می آید. گاهی مالکیت بر نباتات است. گاهی زمین و آنچه از زمین در می آید. گاهی حیوانات است. این قدرت را خدا به او داده است. این قدرت ها هیچ کدام مذمت نشده است. این نحوه تسخیر مذمت نشده است. خداوند درون انسان قرار داده سخر لکم ما فی السماوات و ما فی الارض. البته وقتی این تحت تسخیر قرار دادن ملازم باشد با تعدی به دیگران، با تعدی از حق و عدل این میشود بد. اما آنجایی که اصل این در راستای تعامل با دیگران قرا رمیگرید، این بد نیست. حتی در مرتبه بالاتر. این قدرت تسخیر به مرتبه ای میرسد که انسان های دیگری را تحت تسخیر قرا رمیدهد. اول ابزار و وسایل بود. بعد مالکیت آنها. بعد نباتات و حیوانات. کم کم انسان های دیگر را تحت تسخیر خودش قرار میدهد. از آنها هم میخواهد بهره مند بشود. اشراف داشتهب اشد. این اشراف گاهی به نحو تعامل با آنهاست. تا نفع برساند و نفع بگیرد. گاهی تعامل است. هرچند قدرت استخدام این باعث شده آنها هم به کار گرفته بشوند. آنها این قوه و منه را نداشته اند. تا این مرتبه اش مذموم نیست. اما اگر استخدام گری به نحوی شد که مالکیت بر افراد را خواست، اینجا مالکیت بر افراد مورد مناقشه قرار میگیرد که ایا مالکیت بر افارد تعدی از آن حق است یا نه. الان جواب ندادیم. مورد جدال است. قابل بحث است. آیا مالکیت بر افراد امضا دارد از طرف شارع یا نه. اگر امضا دارد تفصیلش چیست.

این استخدام گری که پیش می آید، خود به خود به زندگی اجتماعی میکشاند. زندگی اجتماعی به دنبالش اختلاف ها و تعارض استخدام گری ها و تعارض حدود و قوت ها و قدرت ها پیش می آید.

مالکیت را مالکیت طبیعی و غریزی قرار داده. لانه خودشان را مالکند ،کس دیگری بخواهد ورود پیدا بکند، مقابله میکنند تا پای جان. فرزندان خودشان را ملکشان میبینند. غذایی که تهیه کرده اند. احساس مالکیت غریزی انسان است. نگفتم فطری. اینطور نیست که مالکیت مذموم باشد. مالکیت را منشا فهمش و ادراکش و باید و نباید و قوانینش بر اساس مالکیت هایی است که به علم حضوری دارد. مالکیت بر دست و پایش دارد به علم حضوری، همین را توسعه میدهد به ابزار و وسایل بیرونی. اینها را هم همان مالکیتی که داشت را توسعه میدهد و سرایت میدهد. جریانات مالکیت ها برگشت میکند به همان مالکیت درونی

# الروح

اصول کافی، جلسه 119، باب الروح

روح علاوه بر مجرداتی که ملائکه باشند، خصوصیاتی دارد. تنزل الملائکه و الروح، یا بالروح، نشان میدهد، در روایات هم که آمده است نشان میدهد که روح و ملک دو حقیقت متفاوت هستند. روح غیر از ملک است. از جمله خصوصیات روح این است که روح تا عالم ماده امکان تنزل دارد. اما ملک مجرد است و مجردی است که از مرتبه تجردی خودش تنزل پیدا نمیکند. تدبیر دارد ملک. اما روح تا مرتبه عالم جسم تنزل پیدامیکند. بدن رقیقه روح است. از ابتدایی که بدن رشد میکند و امکان حیات پیدا میکند، روح دمیده شده است. لکن مراتب دمیده شدن روح چندتاست. یکی سویته و نفخت فیه من روحی. او اولین مرتبه روح است. این قابل امکان دارد از روح بهره مند بشود. حقیقت الروح کثیر نیست. قابل ها به لحاظ قابلیتشان، به هر مرتبه ای از قابلیت که میرسند، روح افاضه میشود. خورشید تابان است، هر خانه به مقداری که پنجره داشته باشد، بهره مند میشود. اگر با واسطه باشد با واسطه بهره مند است. اگر این خانه ظرفیت باز شدن پنجره هایش کامل بشود، روح بتمامه تجلی میکند. با حفظ نظام تجردی ببینید. هر مقدار در حرکت کمالی و سیر جوهری انسان و بدن انسان و نفس انسان به سمت بالاتر حرکت میکند، قابلیت بهره مندی بالاتری پیدا میکند. این همان حرکت جوهری است. حرکت را ایجاد میکند. اما بدن نمیتواند روح را ایجاد بکند. اخس نمیتواند علت برای اشرف باشد. نفس با تعلق به بدن، میتوانند کمال بعد کمال برای دمیده شدن روح داشته باشند. این به مراتب بهره مندی تکثر پیدا میکند. پس تکثر ارواح به قابلیت های در افراد مختلف است. افراد مختلف از روح مراتب مختلفی را بهره مند هستند. لذا روح در افراد مختلف مختلف شده است. چنانچه نور در خانه های مختلف به حسب پنجره های مختلف مختلف شده است. الروح یک حقیقت واحده سعی اطلاقی است. در نظان تجری تامی است. امکان تنزل و تجلی تا مراتب ماده را دارد.

هر کسی از هر مرتبه ای بهره مند میشود، مجلی او میشود

المیزان، جلسه 491

تعبیر این است که الروح خلق اعظم من الملائکة.

روح القدس آیا از سنخ ملائکه است؟ آیا حقیقت اطلاقی ملائکه است. یا حقیقت محمدیه است که ظهور اعظمش میشود پیامبر. عرفا به این قائلند. با استناد به روایاتی. فلاسفه جور دیگری بیان میکنند. در بین اهل نقل نقل های مختلفی آمده است. ملکی میدانند که اعظم از ملائکه دیگر است

# تدبیر ملائکه

المیزان، جلسه 508

فالسابقات سبقا فالمدبرات امرا.

ملائکه مختلفی هستند که کنده میشوند برای تدبیر. با نشاط تمام و سرعت و سبقت می آیند. آن ملائکه های که سبقت میگیرند، میشوند مدبر امر. لذا میبینید سلسله اسباب مختلفی برای تدبیر یک امری شکل میگیرد. اما در نهایت و آخرین مرتبه بعضی بر بعضی سبقت میگیرند. این میشود مدبر امر. چقدر بح ثدقیق است.

به نظر کسی که ملائکه مدبره را اسباب میدید، فکر میکرد این مدبر امر است. اما در آخرین لحظه، اعمال اثر دارد، نظام اسماء اثر دارد، تغییر میکند. میشود بدا. فالسابقات سبقا فالمدبرات امرا. الدعا یرد القضاء ولو ابرم ابراما. نفرین یونس محقق شده است. یک دفعه تضرع مردم باعث میشود عذاب مندفع بشود. با اینکه ابرم ابراما. دعای نبی الهی بوده است

اصول کافی، جلسه 149

بعضی کلمات را حضرات منع میکنند که همه راجع بهش گفتگو بکنند. اما بعضی کلمات را تشویق میکنند. از جمله این بحث بدا. خسته نمیشدند در مورد این اگر میخواستند صحبت بکنند. اگر میدانستند چقدر فهمیدن و شناختن بدا چقدر اجر و اثر درش هست. انسان را از آن حالت جبر خارج میکند. که افعال و اختیار انسان اثر دارد. اختیار انسان منشا اثر است. ثواب و عقاب در کار است. حرکت کن. حرکت کردن تو میتواند آینده را بسازد. خداوند نسبته است کتاب محو و اثباتش است. خداوند اراداتی دارد در اینجا. اراداتی است در اینجا. با سببیت هایی که در نظام قابلی محقق میشود ،ارادات مدبره را مطابق او قرار میدهد. یعنی این سبب مدبر با فعل من تدبیر من را به عهده میگرفت. اگر آن فعل را انجام دادم، آن سبب مدبر سبقت میگیرد. هر کدام که من مقتضایش را آمده بکنم، آن سبب سبقت میگیرد در تدبیر. انفعال نیست. اسباب مختلفه ای را در تقدیر و تدبیر من قبرار داده است. و السابقات سبقا. همه سبقت گرفتند برای تدبیر. فالسابقات سبقا فالمدبرات امرا. آنی که سبت میگیرد مدبر میشود. این به سبب آمادگی قابل است. این سبب سبقت میگیرد بر او به واسطه آمادگی و قابلیت این

# رقیقه بودن انسان نسبت به الروح

شموس، جلسه 97

حرکتی در جهت غلبه احکام روح بر بدن شکل میگیرد. این نکته با فرض این مسئله بوده که روح و حقیقت انسان یک حقیقت واحده است. اینطور نیست که چندگانگی در وجودمان داشته باشیم. این یگانگی معلوم است. اما همین یگانگی مراتب و مظاهر دارد. لذا انسان در مراتبش که همان حقیقت و رقیقه اش میشود، حقیقت انسان میشود جانب روحش و رقیقه انسان میشود جانب بدنش، پس مراتب در این مسئله منافات ندارد که دوگانگی نشود. با توجه به اینکه مراتب در کار است پس وحدت به هم نمیخورد. این یک نکته که تا میگوییم غلبه احکام روح بر بدن، تلقی دوگانگی نشود که یکی بر دیگری غلبه بشود. انسان یک حقیقت واحده ای است که گاهی احکام جسم انسان را به طرف خودش میکشد. گاهی روح انسان را به طرف خودش میکشد.

# و آخر دعوانا ان الحمد لله لرب العالمین

المیزان، جلسه 385، ذیل بحث ج2 ص179

واحد قهار یعنی احد. چون اسماء ترکیب که میشوند اسم جدید تولید میشود. واحد قهار یعنی احد. در روزی که احدیت ظهور میکند جایی برای غیر نمیماند. سلطان عزت احدیت است. لمن الملک، مالکیت مطلقه حق وقتی میخواهد ظهور کند، کس دیگری نطق نمیکشد. در روایات دارد که خود خداوند جواب میدهد که لله الواحد القهار. در بعضی روایات دارد که حضرات معصومین جواب میدهند. قابل جمع هم هست. جواب آنها جواب مخلَصین است. به اراده خودش این تجلی جواب داده است. جوابی که مخلَص میدهد، مثل سبحان الله عما یصفون، الا عبادک منهم المخلصین. مخصلین میتوانند وصف بکنند. چون وصفشان وصف غیر نیست. بقیه ممنوعند. هر وصفی که میکنند خداوند از آن منزه است. مگر وصفی که مخلَصین میکنند که وصف مخلصین وصف خداست. آنجا تسبیح نمیخواهد. میتوانند بگویند الحمدلله رب العالمین بدون تسبیح. و الا هر موجودی که بخواهد حمد بکند یسبح بحمده. چون حمدش در مرتبه اوست. لذا باید همراه تنزیه باشد که تسبیح است. مگر مخلَصینی که نیاز به تسبیح ندارند. آخرین مرتبه بهشت و آخر دعواهم ان الحمدلله رب العالمین. اهل بهشت در آخرین مدارج الهی وارد این مقام میشوند. مقام تشبیه مطلق است. دیگر تنزیه بردار نیست. چون تنزیه از چی بکنند؟ مثل اینکه تنزیه از گفتار خداوند بخواهند بکنند.

لذا در بهشت هم انسان هایی که داخل میشوند، و آخر دعواهم ان الحمدلله رب العالمین. این خیلی تعریف بلندی از بهشتی هاست. حمد بدون تسبیح دارند

بحار الانوار جلسه 27/7/92

مرحوم علامه طباطبایی ذیل آیه و آخر دعواهم ان الحمد لله رب العالمین میفرمایند این الحمد لله رب العالمین آخرین رتبه وجودی است که اهل بهشت به آن میرسند. آخرین گفتارشان حمد مطلق است. حمد بدون تسبیح. یعنی از زبان خداوند دارد حرف میزند. بی یسمع یی یذکر. حمد باید با تسبیح باشد. سبح بحمد ربک. هر مرتبه حمد ما نقص است. سبحان الله عما یصفون. خداوند از مرتبه توصیف اهل وصف منزه است، الا عباد الله المخصلین. آنی که از زبان خودش حرف نمیزند، زبان خودش نیست. این استثناء منقطع است. عبادت مخلص از زبان خودشان نیست. از زبان الهی است. قرب نوافل و قرب فرائض. با من سخن میگویند. با من میشنوند